

تحلیل فازی تأثیر بهره‌مندی اجتماعی - اقتصادی بر مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری: مطالعه تطبیقی بین استانی (۱۳۹۲-۱۳۶۸)

دکتر محمدجواد زاهدی مازندرانی^۱، حبیب احمدلو^۲ و دکتر فیروز راد^۳

تاریخ وصول: ۹۶/۱۲/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۳

چکیده:

در مقاله‌ی حاضر رابطه‌ی بهره‌مندی / محرومیت اقتصادی - اجتماعی و مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری از ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۲ مورد بررسی قرار گرفته است. سؤال این است: آیا استان‌هایی که از بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی بیشتری برخوردارند، مشارکت انتخاباتی بالاتری دارند؟ از رویکردهای نظری اندیشمندانی چون شرودر، گودین و درایسک، اوسلاتر و براون، سولت و ... این فرضیه استنتاج شده که بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی، شرط لازم برای مشارکت انتخاباتی است. رویکرد روش‌شناختی مقاله تحلیل تطبیقی بین استانی در یک بازه‌ی زمانی ۲۴ ساله با بهره‌گیری از داده‌های موجود است. جامعه‌ی آماری شامل همه‌ی استان‌ها است. برای آزمون فرضیه از روش فازی استفاده شده است. نتایج نشان داد که بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی برای مشارکت انتخاباتی استان‌ها شرط علی لازم و نه کافی است و محرومیت شرط کافی و نه لازم برای عدم مشارکت انتخاباتی است.

مفاهیم کلیدی: نابرابری، محرومیت اجتماعی - اقتصادی، بهره‌مندی اجتماعی - اقتصادی، مشارکت انتخاباتی، تحلیل فازی

^۱ دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور m_zahedi@pnu.ac.ir

^۲ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه پیام نور (نویسنده‌ی مسئول) habibahmadlu@gmail.com

^۳ استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور rad_291@yahoo.com

مقدمه و بیان مسأله

مشارکت انتخاباتی^۱ و عمل رأی‌دهی به‌عنوان نازل‌ترین گونه‌ی مشارکت سیاسی (راش، ۱۳۷۳)، به مدت طولانی علاقه‌ی اصلی نظریه‌پردازان دموکراسی و پژوهشگران حوزه‌ی رفتار سیاسی بوده است. دلیل این علاقه روشن است: مشارکت انتخاباتی در سطح کلان، صدای مردم است؛ تنها ساز و کار شهروندان برای انتخاب حکومت و مکانیسم اصلی برای تحمیل حکومت کسانی است که آنان انتخاب کرده‌اند. در نتیجه نرخ رأی‌دهی در سطح جمعی از شاخص‌های اصلی دموکراسی پاسخگو است. نرخ بالای رأی‌دهی دلالتی بر رضایت شهروندان است و این که شهروندان قادرند مسئولیت سیاسی اصلی خود را به انجام برسانند، نخبگان سیاسی علایق و توجهات شهروندان را نمایندگی می‌کنند و نظام سیاسی از حمایت و مشروعیت شهروندان برخوردار است (دورماگن و موشار، ۱۳۸۹؛ اسکات اشناپدر، ۱۹۶۰؛ برودی، ۱۹۷۸؛ پوتنام، ۲۰۰۰ و دارموفال، ۲۰۰۶: ۱۲۴-۱۲۳).

«رأی‌دهی نابرابر» یکی از جنبه‌های میزان رأی‌دهی است که توجه بسیاری از اندیشمندان این حوزه را به خود جلب کرده است. این جنبه از بررسی میزان رأی‌دهی به بررسی تفاوت‌های موجود در میزان رأی‌دهی افراد، گروه‌ها، جمع‌ها و به‌طور کلی الگوها و توزیع رأی‌دهی در درون یک جامعه می‌پردازد. با وجود این که در نظام‌های دموکراتیک تأکید بر برابری و رأی‌دهی همگانی است، همه‌ی شهروندان مجاز برای رأی‌دهی، رأی نمی‌دهند و میزان رأی‌دهی در بین گروه‌های مختلف یکسان نیست (ولفینگر و روزنستون، ۱۹۸۰؛ لیلی و ناقلر، ۱۹۹۳؛ آلداشو، ۲۰۰۳ و این، ۲۰۰۷: ۷).

هر چه نابرابری رأی‌دهی بیشتر باشد، تبعات بیشتر و وخیم‌تری به همراه خواهد داشت. نابرابری بیشتر در رأی‌دهی، اختصاصی و انحصاری شدن کارگزاران سیاسی را نشان می‌دهد؛ به این معنی که کارگزاران منتخب، نه منتخب همه‌ی شهروندان بلکه منتخب گروهی از شهروندان خواهند بود که مجال شرکت در انتخابات را پیدا کرده‌اند و آرای خود را به صندوق ریخته‌اند. در چنین شرایطی نتیجه‌ی انتخابات مصالح عمومی را منعکس نمی‌کند (دارموفال، ۲۰۰۶) و دیگر این کارگزاران سیاسی آینده‌ی تمام نمای جامعه و صدای ملت نخواهند بود و بالطبع قادر به تأمین خواسته‌های همه‌ی شهروندان نبوده و بیشتر منافع رأی‌دهندگان را دنبال خواهند کرد. در شرایط رأی‌دهی نابرابر، نهادهای سیاسی نماینده‌ی تعداد اندکی از جامعه خواهند بود و در این شرایط ممکن است

¹ electoral participation

² unequal voting

سیاست‌گذاران تمایل داشته باشند که منافع گروه‌های اجتماعی رأی نداده را، نادیده بگیرند (اسکولی و همکاران، ۲۰۰۴: ۵۱۹). بنابراین شهروندانی که نتوانسته‌اند در انتخابات مشارکت داشته باشند، از سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های جامعه به دور خواهند ماند و این کار شرایط آنان را وخیم‌تر خواهد کرد. رأی‌دهی نابرابر به تأثیرات سیاسی نابرابر منجر می‌شود (لیچپارت، ۱۹۹۷: ۲). نابرابری در مشارکت سیاسی و رأی‌دهی به نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی دامن می‌زند. البته باید توجه داشت، رأی‌دهی نابرابر را نمی‌توان تنها به عدم توانایی یا نبود امکانات و تسهیلات لازم برای رأی‌دهی نسبت داد؛ بلکه می‌توان آن را به امتناع ارادی شهروندان نیز منتسب کرد. بدین معنی که شهروندان بنا به دلایلی با اراده و آگاهی از عواقب آن، از رأی دادن امتناع می‌ورزند و با این کارشان یک پیام سیاسی مسکوتی را منتقل می‌کنند (اسچمیت و همکاران، ۲۰۰۱: ۲).

بنابراین یکی از سؤالات اساسی در زمینه‌ی مشارکت انتخاباتی، پرسش از چرایی رأی‌دهی نابرابر است. اینکه چرا برخی افراد، گروه‌ها، بخش‌ها و ناحیه‌هایی از یک جامعه رأی ندادن را ترجیح می‌دهند و نسبت به سایر افراد و گروه‌ها حضور کم‌رنگ‌تری در پای صندوق‌های رأی دارند.

در ایران برای یافتن پاسخ به این سؤال تحقیقات زیادی انجام گرفته است. واحد تحلیل اکثریت قاطع این تحقیقات، فرد و شیوه‌ی آنها پیمایش است. این تحقیقات در توصیف و تبیین موضوع، ویژگی‌های اجتماعی - روانشناختی مشارکت‌کنندگان، مانند انگیزه‌ها، نگرش‌ها، ارزش‌ها، منافع، آگاهی‌ها و غیره از طرفی، و خصوصیات اجتماعی - جمعیت‌شناختی مانند جنس، سطح تحصیلات و سن، شغل و پایگاه اجتماعی و مانند آن از طرف دیگر را مورد تأکید قرار می‌دهند. با اینکه این تحقیقات روشنگری‌های زیادی را در این زمینه به دست داده‌اند، اما نارسایی‌هایی هم دارند. بررسی تمایل به انواع مشارکت سیاسی به جای مشارکت سیاسی محقق شهروندان، انتخاب نمونه در سطح پایین‌تر که امکان تعمیم نتایج به سطح ملی را ناممکن می‌سازد، عدم توانایی تبیین تغییرات ناشی از عواملی بالاتر از سطح فردی از نقایص این‌گونه تحقیقات‌اند.

پژوهش‌های اندکی نیز در سطح تحلیل سیستمی با واحد تحلیل شهرستان و یا استان صورت گرفته است. نظریه‌ی نوسازی، نظریه‌ی غالب در این تحقیقات بوده است (سراج‌زاده، ۱۳۶۸؛ رضی، ۱۳۷۴؛ معمار، ۱۳۸۷ و ساعی، ۱۳۸۷). فرض اساسی اغلب این پژوهش‌ها این بود که تفاوت در میزان رشد مؤلفه‌های نوسازی مانند: شهرنشینی، صنعتی‌شدن، سطح باسوادی، رشد طبقه‌ی متوسط جدید و امثال آن، میزان مشارکت

انتخاباتی در استان‌ها و / یا شهرستان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این تحقیقات بر تأثیر مثبت مؤلفه‌های نوسازی بر مشارکت انتخاباتی تأکید داشته‌اند و افزایش میزان آن مؤلفه‌ها را با افزایش میزان مشارکت انتخاباتی پیش‌فرض گرفته‌اند. اما نتایج تجربی تحقیقات اغلب حاکی از ابطال پیش‌فرض‌های نظری و عدم تأیید رابطه‌ی برخی مؤلفه‌های نوسازی با مشارکت انتخاباتی است. لذا نمی‌توان به پرسش نابرابری رأی‌دهی فقط بر اساس نظریه‌ی نوسازی (لااقل آن طوری که در تحقیقات صورت گرفته در ایران صورت‌بندی شده است) پاسخ گفت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که زمینه برای بررسی نظریه‌های رقیب فراهم است.

نابرابری اقتصادی - اجتماعی و به تبع آن بهره‌مندی / محرومیت اقتصادی - اجتماعی بخشی از جامعه در مقابل بخشی دیگر و نقش آن در ثبات دموکراسی، مشارکت سیاسی و مشارکت انتخاباتی شهروندان یکی از معروف‌ترین فرضیه‌های مطرح شده در حوزه‌ی مطالعات مشارکت سیاسی است که، کارهای نظری و تجربی فراوانی را از نیمه‌ی دوم قرن بیستم تا کنون برانگیخته است. با وجود این، چنانکه خواهیم دید در مورد نقش نابرابری و محرومیت اقتصادی - اجتماعی در مشارکت سیاسی در بین اندیشمندان اتفاق نظر وجود ندارد. این اختلاف هم در تحلیل‌های نظری و هم در مطالعات تجربی نمایان است. مقاله‌ی حاضر در صدد آن است که از طریق یک مطالعه‌ی تطبیقی بین استانی، ادعاهای نظری رابطه‌ی بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی با مشارکت انتخاباتی را در بوته‌ی آزمون قرار دهد. بنابراین سؤال اصلی در این پژوهش چنین است:

"آیا استان‌هایی که در مقایسه با سایر استان‌ها از بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی بیشتری برخوردار هستند مشارکت انتخاباتی بالاتری دارند و حضورشان در پای صندوق‌های رأی پررنگ‌تر است؟"

به سخن دیگر:

"آیا بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی شرط لازم و کافی برای مشارکت انتخاباتی است؟"

مبانی نظری پژوهش

این ادعا که رژیم‌های دموکراتیک وجودشان به توزیع نسبتاً برابر منابع اقتصادی در میان شهروندان وابسته است، یکی از قدیمی‌ترین و مسلم‌ترین مفروضات در مطالعات علوم سیاسی است. توکویل (۱۹۹۰)، توسعه‌ی دموکراسی در ایالت متحده را با برابری اقتصادی

نسبی مشخص می‌کند؛ «هر چقدر در مطالعه‌ی آمریکا پیش می‌روم بیشتر در می‌یابم که، برابری شرایط واقعیتهای بنیادی‌تر از هر چیز دیگری به نظر می‌رسد. این همان نقطه‌ی کانونی است که همه‌ی مطالعات من به آن منتهی می‌شود» (توکویل، ۱۹۹۰: ۳؛ در سولت، ۲۰۰۸: ۱). دانشمندان سیاسی صورت معکوس شده این رابطه را به کرات آزموده‌اند: نابرابری اقتصادی - اجتماعی احتمال انتقال نظام‌های سیاسی غیر دموکراتیک به رژیم‌های دموکراتیک باثبات را کاهش می‌دهد. مطالعات تاریخی تطبیقی اثبات کرده‌اند که در جایی که منابع اقتصادی در دستان گروه کوچکی متمرکز شده است، این گروه‌ها در اشتراک قدرت سیاسی، در مقابل شکل‌گیری و تثبیت دموکراسی عمل می‌کنند (روزمایر، استفان و استفان، ۱۹۹۲؛ سولت، ۲۰۰۸). تحلیل‌های آماری نیز یک رابطه‌ی علی بین برابری اقتصادی و وجود رژیم‌های دموکراتیک پیدا کرده‌اند (روست، ۱۹۶۴؛ بویس، ۲۰۰۳ و سولت ۲۰۰۸: ۲-۳).

در مورد تأثیر نابرابری اقتصادی - اجتماعی در مشارکت سیاسی، مشارکت انتخاباتی و رفتار رأی‌دهی سه دیدگاه اصلی وجود دارد: (۱) نابرابری اقتصادی - اجتماعی مشارکت سیاسی، مشارکت انتخاباتی و رفتار رأی‌دهی را کاهش می‌دهد؛ (۲) نابرابری اقتصادی - اجتماعی مشارکت سیاسی و مشارکت انتخاباتی را افزایش می‌دهد؛ (۳) نابرابری اقتصادی - اجتماعی تأثیری در مشارکت سیاسی، مشارکت انتخاباتی و رفتار رأی‌دهی ندارد.

رابطه‌ی منفی بین نابرابری و مشارکت سیاسی در دو مسیر اصلی متفاوت جریان یافته است: بررسی‌های مربوط به تحول تاریخی به سوی دموکراسی و تحلیل مشارکت سیاسی در دموکراسی‌های مدرن (شرودر^۱، ۲۰۰۹: ۳).

مسیر نابرابری و دموکراسی شدن^۲ توسط سیمور ماتین لیپست (۱۹۶۰ و ۱۹۸۱)، پایه‌ریزی شد. لیپست اشاره می‌کند، دولت‌هایی که از نظر اقتصادی توسعه یافته‌اند تمایل بیشتری به دموکراتیک بودن دارند. تبیین او برای این الگو چنین است که، توسعه‌ی تفاوت‌ها را در بین شهروندان کم‌رنگ می‌کند، به گونه‌ای که نخبگان، غیر نخبگان را از نظر سیاسی برابر در نظر می‌گیرند نه توده‌هایی پست و واپس رانده شده. چارلز بویس (۲۰۰۳) در تشریح قضیه‌ی لیپست چنین استدلال می‌کند، از آنجایی که نخبگان توانگر در هراسند که دموکراسی به تقاضاهای بازتوزیع گسترده‌ی منابع منجر شود، قدرت خود را با زور حفظ

^۱ Schroeder M. B.

^۲ democratization

می‌کنند. در نتیجه نابرابری در یک دولت پیشامردم‌سالاری میزان زیادی از تنش بین فقیر و غنی را به وجود می‌آورد (شرودر، ۲۰۰۹: ۳).

مسیر نابرابری و مشارکت سیاسی در دموکراسی‌های مدرن نیز توسط سولت (۲۰۰۸)، ادامه یافته است. سولت به این نتیجه می‌رسد در بین پنج دموکراسی صنعتی پیشرفته، نابرابری در سطح ملی، علاقه به سیاست، میزان بحث سیاسی و احتمال رأی دادن را خصوصاً در بین شهروندان با درآمد پایین کاهش می‌دهد. اندرسون و برامندی (۲۰۰۵)، به نتیجه‌ی مشابهی از تأثیر نابرابری بر رأی‌دهی رسیده‌اند. کمپبل (۲۰۰۶)، نیز دریافت، وجود نابرابری در سطح نواحی و استان‌های درون دولت‌ها، مشارکت سیاسی را به‌عنوان نشانه‌ای از اعتراض و شکایت، کاهش می‌دهد (شرودر، ۲۰۰۹: ۳).

گودین و درای‌سک (۱۹۸۰)، تبیین متفاوتی را در این زمینه ارائه می‌دهند که به نظریه‌ی قدرت نسبی مشهور است. آنان ادعا می‌کنند که نابرابری سیاسی نتیجه‌ی نابرابری اقتصادی است. از آنجایی که فقرا همواره می‌پندارند شانس واقعی برای تأثیرگذاری در فرایند سیاسی ندارند، به این نتیجه می‌رسند که از رأی دادن خودداری کنند. طبق نظر گودین و درای‌سک (۱۹۸۰) و پوتنام (۱۹۷۱)، مشارکت پایین فقرا از تجربیات و ادراکات آنان از عملکرد فرایندهای سیاسی نشأت می‌گیرد. عدم تعادل قدرت، جهت‌گیری سیاسی را به گونه‌ای شکل می‌دهد که ثروتمندان در رسانه‌های مختلف و موقعیت‌های سیاسی، فرصت‌های زیادی برای تأکید بر نگرش‌هایشان دارند. آنان از ظهور موضوعات طبقاتی و امور تضادبرانگیز و مناقشه‌دار مانند سیاست‌های بازتوزیع در افکار عمومی ممانعت به عمل می‌آورند و آن را با تقاضاهای سیاسی خودشان انباشته می‌کنند. اسکات‌اشنایدر (۱۹۶۰)، نیز بر آن است که نابرابری اقتصادی وسیع‌تر بدان معناست که ثروتمندان از منابع سیاسی بیشتری برخوردارند و این منابع به آنان اجازه می‌دهد که به صورت موفق‌تری دیکته کنند چه موضوعاتی در جهان سیاست مطرح شوند و چه موضوعاتی برای بحث باز نشوند (سولت ۲۰۰۸: ۳). فقیران نیز یاد می‌گیرند که نمایش دادن اولویت‌هایشان در سیاست کار بسیار دشواری است، بنابراین اولویت‌هایشان را رها می‌کنند، چون می‌دانند که پیروز نخواهند شد. در مواجهه با این تجربیات شهروندان فقیر عقلانی عمل کرده و از به کار بردن ابزار سیاسی برای تعقیب منافع‌شان منصرف می‌شوند (جیم - کاستلو، ۲۰۰۹: ۵).

به رغم اینکه یک سنت طولانی استدلال می‌کند، نابرابری اقتصادی سطوح مشارکت سیاسی را کاهش می‌دهد، تحلیل‌های معاصر ادعا می‌کنند که نابرابری اقتصادی، به عکس، مشارکت سیاسی افزایش می‌دهد. نابرابری اقتصادی با ایجاد کشمکش عمل سیاسی را

تحریک و تقویت می‌کند. این ادعا با تحقیقات تجربی نیز تقویت می‌شود. مثلاً البور (۲۰۰۱)، در می‌یابد که اهالی اجتماع‌هایی که از نظر اقتصادی - اجتماعی تفاوت‌های بیشتری دارند، در مقایسه با اهالی مناطق همگن‌تر، به رأی دادن و درگیری در فعالیت‌های مدنی غیر رسمی تمایل بیشتری دارند. شرودر (۲۰۰۹)، در مورد رابطه‌ی مثبت نابرابری و مشارکت سیاسی دو دیدگاه را معرفی می‌کند که هر دو نابرابری را به‌عنوان عنصر اصلی ایجاد تضاد و کشمکش که "ریشه‌ی همه‌ی سیاست‌ها" است در نظر می‌گیرند:

اول: نابرابری موقعیت‌ها و ترجیحات سیاسی فرد را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد به طوری که او را به مشارکت در سیاست و بسط و توسعه‌ی این موقعیت‌ها تحریک می‌کند. بردی (۲۰۰۴)، یک مدل صوری برای این تأثیر بسط داده است. او استدلال می‌کند وقتی نابرابری افزایش می‌یابد ترجیحات آنان در مورد سیاست‌های مالیاتی و سایر سیاست‌ها تغییر می‌یابد. افراد پردرآمد مالیات‌های کمتری را می‌خواهند، حتی اگر به قیمت کاهش منافع باشد که آنان نیاز به آن منافع ندارند؛ افراد کم‌درآمد منافع بیشتری را می‌خواهند که به دریافت مالیات بیشتری نیاز دارد و قسمت اعظم این مالیات از طرف ثروتمندان تأمین می‌شود. بنابراین منافع دو گروه ثروتمند و فقیر از هم دور می‌شوند. در این شرایط هر دو گروه به عمل سیاسی دست می‌زنند تا به‌طور مؤثرتری دولت را تحت فشار قرار دهند.

دوم: رابطه‌ی مثبت بین نابرابری و مشارکت سیاسی می‌تواند به علاقه و توجه به سیاست برگردد. شاید بخشی از این علاقه نتیجه‌ی مباحثه‌ی سیاسی و تنش است که نابرابری به وجود می‌آورد. علایق سیاسی در مناطقی که از نظر اقتصادی - اجتماعی متفاوت هستند، بیشتر است (اولیور، ۲۰۰۱) و علاقه به سیاست پیش‌بینی‌کننده‌ی کلیدی مشارکت سیاسی است (روزنستون و هانسن، ۱۹۹۳؛ وربا و همکاران، ۱۹۹۵ و شرودر، ۲۰۰۹: ۵).

برخی از اندیشمندان سیاسی نیز ضرورتاً رابطه‌ای میان نابرابری اقتصادی و مشارکت سیاسی و انتخاباتی برقرار نمی‌کنند. اشنایدرمن و برادی (۱۹۷۷) و شولزمن و وربا (۱۹۷۹)، معتقدند، اغلب مردم در جستجوی یک راه حل سیاسی برای گرفتاری‌هایشان نیستند؛ بلکه آنان بیشتر خودشان را مسئول وضعیت اقتصادی خویش می‌پندارند، بنابراین شرایط اقتصادی شخصی ارتباطی با ترجیحات سیاسی فرد ندارد. کیندر و کیویت (۱۹۷۹)، نیز به این نتیجه رسیده‌اند که ناخشنودی‌های اقتصادی و قضاوت‌های سیاسی در قلمروهای ذهنی جداگانه‌ای به سر می‌برند (به نقل از: معمار، ۱۳۸۸: ۶۸).

اسکروگس^۱ و استوکمر^۲ (۲۰۰۹)، ادعا می‌کنند که نابرابری اقتصادی تأثیری در میانگین کل رأی‌دهی ندارد. آنان استدلال می‌کنند که هر گونه تأثیری فقط در درون گروه‌های درآمدی در یک کشور قابل پیگیری است، مثلاً ثروتمندان بیشتر رأی می‌دهند و فقرا کمتر. این بدان معنی است که نابرابری می‌تواند در مشارکت بیشتر یک گروه نسبت به سایر گروه‌ها و در نتیجه پیروزی آن گروه نقش داشته باشد اما نقشی در کل مشارکت ندارد.

یافته‌های تجربی نیز نتایج متفاوتی را به دست می‌دهند. گی (۲۰۰۶)، در مروری وسیع از مجموعه عوامل تعیین‌کننده‌ی میزان رأی‌دهی، در می‌یابد که ۳۲ پژوهش تجربی به بررسی نابرابری اقتصادی و میزان رأی‌دهی پرداخته‌اند. از این میان ۱۳ مورد رابطه‌ی معنی‌داری بین نابرابری اقتصادی و میزان رأی‌دهی پیدا نکرده‌اند، در ۱۳ پژوهش دیگر رابطه‌ی معنی‌دار منفی بین این دو متغیر گزارش شده است و در ۶ مورد دیگر نیز رابطه‌ی بین این دو مثبت بوده است. مریفیلد (۱۹۹۳)، با استفاده از رأی‌دهی ایالت به ایالت انتخابات کنگره در آمریکا در ۱۹۸۲ رابطه‌ی بین نرخ فقر بالاتر و میزان رأی‌دهی پایین‌تر پیدا کرد. ماهلر (۲۰۰۲)، نابرابری منطقه‌ای و رأی‌دهی را در سطح پایین‌تر از سطح ملی در ۱۲ دموکراسی ثروتمند مقایسه می‌کند و آشکار می‌سازد که مناطق فقیرتر، میزان رأی‌دهی پایین‌تری دارند (اسکروگس و استوکمر، ۲۰۰۹: ۵). آلسینا و لافرا (۲۰۰۰)، نیز در مورد رابطه‌ی نابرابری اقتصادی - اجتماعی و نرخ مشارکت به نتیجه‌ی مشابهی رسیده‌اند (اوسلانر و براون، ۲۰۰۵: ۸۷۷). بویس (۲۰۰۳) و سولت (۲۰۰۴)، به این نتیجه رسیدند، نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی برای تغییرات درون ملی در مشارکت انتخاباتی ایالات متحده در اوایل قرن بیستم و ایتالیا در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تبیین مهمی محسوب می‌شوند. کمپیل (۲۰۰۶)، نیز چنین دریافت که نابرابری اقتصادی - اجتماعی در سطح نواحی و ایالات، گروه‌ها، استان‌ها و نواحی کلان شهری، باعث می‌شود فعالیت‌هایی مانند رأی‌دهی به نشانه‌ی شکایت و یک عمل اعتراضی تنزل پیدا کند (شرودر، ۲۰۰۹: ۳). به‌طور کلی نابرابری اقتصادی - اجتماعی از طریق ساز و کارهای علی متعددی به عدم مشارکت سیاسی و انتخاباتی افراد، گروه‌ها و جمع‌ها منجر می‌شود: نابرابری اقتصادی - اجتماعی با سلب اعتماد شهروندان (آلسینا و لافرا، ۲۰۰۲؛ اوسلانر و براون، ۲۰۰۵)، ممانعت از شکل‌گیری مباحثه‌ی سیاسی (مارسدن، ۱۹۸۷؛ مک‌فرسون اسمیت‌لوفین و

¹ Scruggs

² Stockemer

کوک، ۲۰۰۱؛ هاگفلدت، مندز و اوسبورن، ۲۰۰۴؛ لیلی، ۱۹۹۰)، پایین آوردن سطح بسیج سیاسی شهروندان (هاگفلدت و اسپارگ، ۱۹۹۲؛ روزنستون و هانسن، ۱۹۹۳) و فرسایش کفایت سیاسی بیرونی (گاوتتا، ۱۹۸۰؛ لوکس، ۱۹۷۴)، موجب پایین آمدن مشارکت سیاسی و انتخاباتی در بین گروه‌های محروم می‌شود (شرودر، ۲۰۰۹: ۳-۴). یافته‌های تجربی نیز رابطه‌ی منفی نابرابری و محرومیت اقتصادی - اجتماعی و مشارکت سیاسی را تأیید می‌کنند. از طرف دیگر افراد، گروه‌ها و جمع‌هایی که بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی بیشتری دارند، مشارکت بالایی دارند. بر این اساس فرضیه‌ی تحقیق حاضر چنین صورت‌بندی شده است:

"شهروندان ساکن در استان‌هایی که بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی بیشتری دارند، در مقایسه با شهروندان ساکن در استان‌هایی که بهره‌مندی کمتری دارند، مشارکت انتخاباتی بالاتری دارند."

به دیگر سخن؛

"بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی، شرط لازم برای مشارکت انتخاباتی است."

البته عکس این فرضیه نیز صادق است؛

"شهروندان ساکن در استان‌هایی که محرومیت اقتصادی - اجتماعی بیشتری دارند، در مقایسه با شهروندان ساکن در استان‌هایی که محرومیت کمتری دارند مشارکت انتخاباتی پایین‌تری دارند."

روش‌شناسی پژوهش

رویکرد مقاله‌ی حاضر تحلیل تطبیقی بین استانی در یک بازه‌ی زمانی ۲۴ ساله (از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۲) با بهره‌گیری از داده‌های موجود است. داده‌های خام متغیر مشارکت سیاسی، از وزارت کشور و داده‌های مربوط به وضعیت اقتصادی - اجتماعی، از سالنامه‌ها و سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن و آمارنامه‌های استانی دریافت شده و مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.

برای آزمون فرضیه‌های تحقیق، از روش تحلیل فازی^۱ استفاده شده است. این روش توسط چارلز راگین (۲۰۰۷)، در جهت رفع محدودیت‌های روش تطبیقی کیفی با رویکرد بولی مطرح شد. در روش بولی موردها به مثابه‌ی یک کل ترکیب‌بندی شده بر حسب

^۱ Fuzzy analysis

عضویت و عدم عضویت در مجموعه‌ها بررسی می‌شوند. مشکل اساسی جبر بولی آن است که بر مقایسه‌ی دو ارزشی مبتنی است، در حالی که متغیرهای علوم اجتماعی تنها در سطح اسمی دو مقوله‌ای نیستند و اکتفا به متغیرهای دو ارزشی به معنای صرف نظر کردن از متغیرهای چند ارزشی است. مجموعه فازی^۱ بسط مجموعه‌های بولی یا مجموعه‌های دو عضوی (صفر و یک) به مجموعه‌هایی است که امکان می‌دهد ارزش‌های میان صفر و یک نیز مانند «درجات عضویت» در نظر گرفته شوند (راگین و پنینگر، ۲۰۰۵؛ به نقل از: طالبان، ۱۳۸۸: ۳۷-۲۱).

روش فازی در مقام داوری در باب صدق و کذب نظریه از روش غیر فازی متفاوت است. در حالی که در روش تحلیل کمتی کلاسیک، مفاهیم به متغیر تبدیل شده و واریانس متغیر وابسته از طریق متغیر مستقل تبیین می‌شود، در روش فازی مفهوم مورد سنجش نه به منزله‌ی متغیری که جانشین مفهوم شده است، بلکه به مثابه مجموعه‌ای فازی در نظر گرفته می‌شود و آنگاه نوع و میزان عضویت اعضاء در آن مجموعه تحلیل می‌شوند (ساعی، ۱۳۹۲: ۱۷۹). آزمون فرضیه‌ها به روش فازی ناظر بر تعیین درجه‌ی صدق و کذب عضویت در مجموعه است (همان: ۱۸۰). تحلیل علی در این رهیافت مبتنی بر روابط زیر مجموعه یا روابط بین مجموعه‌های علی است. در صورتی که یک مجموعه زیر مجموعه‌ی مجموعه‌ی دیگر باشد، اولی شرط علی لازم برای دومی است. به سخن دیگر مجموعه‌ی علت زمانی شرط علی لازم برای مجموعه‌ی معلول است که مجموعه‌ی علت زیر مجموعه‌ی مجموعه‌ی معلول باشد. اما در صورتی که مجموعه‌ی معلول زیر مجموعه‌ی مجموعه‌ی علت باشد، در آن صورت، مجموعه‌ی علت شرط کافی برای مجموعه‌ی معلول است (راگین، ۲۰۰۸: ۷۳). در مجموعه‌های فازی، یک مجموعه به صورت کامل زیر مجموعه‌ی مجموعه دیگر نمی‌شود، لذا شرط لازم و کافی بودن نیز قطعی نیست و درجاتی دارد. راگین برای داوری در باب شرط لازم و کافی بودن یک مجموعه برای مجموعه‌ی دیگر از دو شاخص سازگاری^۲ و پوشش^۳ استفاده می‌کند. شاخص سازگاری درجه‌ی زیر مجموعه بودن یک مجموعه در مجموعه‌ی دیگر را می‌سنجد و شاخص پوشش نشان می‌دهد که یک علت یا ترکیب علی تا چه میزان یا نسبت^۴ از مصادیق نتیجه را پوشش می‌دهد. راگین همچنین

^۱ Fuzzy set

^۲ consistency

^۳ coverage

^۴ proportion

برای داوری درباره‌ی میزان سازگاری موجود از سه ارزش محک^۱ استفاده می‌کند. او معیار ۰/۵ برای علت‌هایی که "حداقل در نیمی از موارد"^۲ شرط لازم و یا کافی هستند؛ معیار ۰/۶۵ را برای علت‌هایی که "معمولاً"^۳ شرط لازم و یا کافی هستند و ۰/۸۰ را برای علت‌هایی که "در بیشتر موارد"^۴ شرط لازم و یا کافی هستند، به کار می‌برد (راگین، ۲۰۰۶؛ به نقل زارعیان، ۱۳۹۲).

در این تحقیق برای ساختن ماتریس داده‌ها و آماده‌سازی آنها برای تحلیل فازی از نرم‌افزار *SPSS* و برای تحلیل فازی از نرم‌افزار "مجموعه‌ی فازی / تحلیل تطبیقی کیفی"^۵ (*fs/qca*) استفاده شده است.

جامعه‌ی آماری رساله‌ی حاضر شامل همه‌ی استان‌های کشور بر اساس آخرین تقسیمات کشوری است. در طول مقطع زمانی منتخب برای تحلیل (۱۳۶۵-۱۳۹۲)، تغییراتی در تقسیمات کشوری بر حسب استان صورت گرفته است، به طوری که از ۲۴ استان در سال ۱۳۶۵ به ۳۱ استان در سال ۱۳۹۲ تقسیم شده است. بر اساس آخرین تقسیمات کشوری در سال ۱۳۹۴، ایران دارای ۳۱ استان، ۴۲۹ شهرستان، ۱۰۵۷ بخش، ۲۵۸۹ دهستان و ۱۲۴۵ شهر می‌باشد.

از آنجایی که امکان تفکیک داده‌های استان‌های جدید در بسیاری از متغیرها، مخصوصاً در متغیر مستقل تحقیق امکان‌پذیر نیست، برای رسیدن به داده‌های یکدست و همسان به ناچار، تقسیمات کشوری در ۱۳۶۵ ملاک قرار گرفته و داده‌های استان‌های جدید با استان‌های مادر مجدداً جمع شده و مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند. بر این اساس جامعه‌ی آماری به ۲۴ استان بر اساس تقسیمات کشوری سال ۱۳۶۴ تقلیل یافت که عبارتند از: ۱- آذربایجان شرقی (و اردبیل)، ۲- آذربایجان غربی، ۳- اصفهان، ۴- ایلام، ۵- بوشهر، ۶- تهران، ۷- چهارمحال و بختیاری، ۸- خراسان (شامل خراسان شمالی، خراسان جنوبی و خراسان رضوی)، ۹- خوزستان، ۱۰- زنجان، ۱۱- سمنان، ۱۲- سیستان و بلوچستان، ۱۳- فارس، ۱۴- کردستان، ۱۵- کرمان، ۱۶- کرمانشاه، ۱۷- کهگیلویه و بویر احمد، ۱۸- گیلان، ۱۹- لرستان، ۲۰- مازندران (و گلستان)، ۲۱- مرکزی، ۲۲- هرمزگان، ۲۳- همدان، ۲۴- یزد. باید خاطر نشان سازیم که میزان رأی‌دهی

¹ benchmark value

² more often than not

³ usually

⁴ almost always

⁵ Fuzzy set/comparative qualitative analysis

استان‌های قم و قزوین قبل از تفکیک در سال ۱۳۷۵ در استان تهران گزارش شده است، لذا سایر داده‌های این استان‌ها نیز از استان‌های مادر یعنی استان مرکزی و استان زنجان تفکیک و با داده‌های استان تهران تجمیع شدند؛ پس مورد تهران شامل استان‌ها تهران، البرز، قم و قزوین می‌باشد.

تعریف متغیرها

- *مشارکت انتخاباتی*: متغیر وابسته‌ی این تحقیق، مشارکت انتخاباتی شهروندان در هفت دوره انتخابات ریاست جمهوری (از ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۲) است که به میزان حضور شهروندان در پای صندوق‌های رأی یا میزان شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اشاره دارد. اندازه‌گیری مشارکت انتخاباتی به تبع تحقیقات قبلی (گی، ۲۰۰۶؛ ساعی، ۱۳۸۷؛ معمار، ۱۳۸۷؛ سراج‌زاده، ۱۳۶۸؛ رضی، ۱۳۷۴) به روش زیر صورت گرفت: تعداد آرای ریخته شده در پای صندوق رأی در یک دوره انتخابات، تقسیم بر تعداد واجدین شرایط رأی‌دهی در همان دوره، ضربدر صد. پس از محاسبه‌ی میزان مشارکت انتخاباتی برای هر دوره، میانگین حسابی کل دوره‌ها برای هر یک از استان‌ها محاسبه شد.

- *بهره‌مندی / محرومیت اقتصادی - اجتماعی*: در این پژوهش برای اندازه‌گیری میزان بهره‌مندی / محرومیت استان‌ها از ابعاد مختلف که هر کدام دارای مؤلفه‌هایی هستند، استفاده شده است:

مؤلفه‌های بعد اقتصادی: میزان بیکاری، بار تکفل، میزان مشارکت اقتصادی، سرانه‌ی بودجه‌ی عمرانی، میزان مصرف فراورده‌های نفتی و بنزین، میزان مصرف برق خانگی.

مؤلفه‌های بعد پزشکی و بهداشت: تعداد پزشک، مؤسسات درمانی، تعداد تخت مؤسسات درمانی، مراکز بهداشتی، خانه‌های بهداشت، آزمایشگاه‌های تشخیص طبی، مراکز فیزیوتراپی و توانبخشی و داروخانه برای هر صد نفر جمعیت استان.

مؤلفه‌های بعد فرهنگی: تعداد سینما و صندلی سینما، کتابخانه و کتب موجود برای هر صد نفر جمعیت استان، تعداد کانون‌های فکری کودکان و نوجوانان و تعداد کتب آنها برای هر صد نفر جمعیت ۶ الی ۱۸ ساله.

مؤلفه‌های بعد آموزشی: نسبت معلم به دانش‌آموز، نسبت کلاس به دانش‌آموز، نسبت دانش‌آموز به جمعیت لازم‌التعلیم.

مؤلفه‌های بعد مسکن: کمبود مسکن، نسبت خانوارهای اجاره‌ای، تراکم خانوار در مسکن.

مؤلفه‌های بعد تأمین اجتماعی: نسبت بیمه‌ی شده اصلی سازمان تأمین اجتماعی به جمعیت فعال استان، نسبت بیمه‌شدگان سازمان خدمات درمانی به کل جمعیت استان.

مؤلفه‌های بعد ارتباطات: نسبت طول جاده‌های اصلی به مساحت کل استان، نسبت تعداد دفاتر پست شهری به جمعیت شهری و نسبت تعداد دفاتر پست روستایی به جمعیت روستایی، ضریب تلفن ثابت، ضریب تلفن همراه.

در این مرحله شیوه‌ی کار به این صورت بود، ابتدا نسبت‌های هر یک از مؤلفه‌های ابعاد مختلف سازه‌ی توانمندی / محرومیت بر اساس جمعیت پایه محاسبه و به نمره‌ی ۰ تا ۱۰۰ تبدیل شدند. برای مثال، نسبت پزشک به هر ۱۰۰ نفر جمعیت استان محاسبه شده و تبدیل به نمره‌ی بین ۰ تا ۱۰۰ شد. سپس با محاسبه‌ی میانگین حسابی مؤلفه‌های هر یک از ابعاد، نمره‌ی آنها هم به دست آمد. برای مثال با محاسبه‌ی میانگین مؤلفه‌های مربوط به بعد پزشکی و بهداشت، نمره‌ی آن بعد به دست آمد. بر این اساس نمره‌ی هر یک از ابعاد بهداشتی، فرهنگی، آموزش، مسکن، تأمین اجتماعی و ارتباطات محاسبه شد. نهایتاً با محاسبه‌ی میانگین نمرات این ابعاد، برای هر یک از استان‌ها نمره‌ی بهره‌مندی / محرومیت اجتماعی - اقتصادی محاسبه شد.

فازی‌سازی متغیرها

فازی‌سازی متغیرها با ساختن تابع عضویت فازی شروع می‌شود. اینکار هم بر حسب مقولات کیفی و هم بر حسب تفاوت‌های کمی در میزان عضویت در بازه‌ی [۰ و ۱] از طریق درجه‌بندی^۱، عملیاتی می‌شود. سه شرط اصلی برای درجه‌بندی عضویت در مجموعه‌ها، تعیین شرایط عضویت کامل، عدم عضویت کامل و نقطه‌ی تقاطع عضویت در هر مجموعه است. از نظر راگین (۲۰۰۷)، با اینکه می‌توان از ملاک‌های کمی موجود استفاده کرد اما، تعیین این سه نقطه، عمدتاً بر دانش نظری موجود در حوزه‌ی مورد مطالعه متکی است. با این وجود ملاکی متقن برای تعیین نقاط مورد نظر وجود ندارد. در این پژوهش برای ساختن تابع عضویت فازی از ملاک‌های کمی مورد توافق اندیشمندان اجتماعی برای تعیین نقاط گسست استفاده شده است. همان‌گونه که اشاره شد موردها در هر یک از سازه‌های مورد بررسی در این تحقیق نمره‌ای بین ۰ تا ۱۰۰ اخذ می‌کنند؛ لذا موردهایی که نمره‌ای بیشتر از ۹۰ اخذ کنند از موردهایی هستند که از بالاترین نمرات

^۱ calibration

برخوردارند و موردهایی که نمره‌ای کمتر از ۱۰ دارند موردهایی هستند که کمترین نمرات را دارند. بر این اساس برای آستانه‌ی عضویت کامل نمره‌ی ۹۰ درصدی، برای آستانه‌ی عدم عضویت کامل نمره‌ی ۱۰ درصدی و برای نقطه‌ی تقاطع نمره‌ی ۵۰ درصدی یا میانه در نظر گرفته شد.

راگین (۲۰۰۸)، اشاره می‌کند که روش‌های مختلفی برای ساختن مجموعه‌های فازی وجود دارد. سه روش عمومی برای ساختن مجموعه‌های فازی عبارتند از: مجموعه‌های فازی چهار ارزشی (۰، ۰/۳۳، ۰/۶۷، ۱)؛ مجموعه‌ی فازی شش ارزشی (۰، ۰/۲، ۰/۴، ۰/۶، ۰/۸، ۱) و مجموعه‌ی ارزشی پیوسته. او برای هر یک از ارزش‌های درون مجموعه، یک متغیر زبانی برچسب زبانی^۱ تعریف می‌کند. در پژوهش حاضر برای تبدیل مقیاس فاصله‌ای به مجموعه‌ی فازی از نرم‌افزار *fs/qca* استفاده شده است که در جدول ۱ آمده است. این نرم‌افزار توسط راگین به منظور تبدیل مقیاس‌های اندازه‌گیری رأیج به درجات عضویت فازی و انجام تحلیل کیفی فازی طراحی شده است. البته محاسبه‌ی دستی آن نیز هر چند زمان‌بر باشد امکان‌پذیر است، در ادامه روش محاسبه‌ی دستی تبدیل یک مقیاس فاصله‌ای به یک مجموعه‌ی فازی بیان می‌شود. ریگین (۲۰۰۸)، به منظور عملی ساختن تبدیل ریاضی برچسب‌های زبانی، یک مجموعه نه ارزشی با برچسب‌های زبانی مطرح و برای هر برچسب یک درجه‌ی عضویت اختصاص داده است. بعد از آن، درجه‌ی عضویت فازی را به میزان بخت و در ادامه، میزان‌های بخت را به لگاریتم طبیعی بر پایه‌ی نیل (در خور E) تبدیل کرده است. مراحل تبدیل یک مقیاس فاصله‌ای به مجموعه‌ی فازی به شرح زیر است:

$$\begin{array}{l}
 \text{a) } \left. \begin{array}{l} D - I - C \\ S_1 = \frac{+3}{F - C} \quad \text{اگر} \quad I > C \\ S_0 = \frac{0}{N - N} = 0 \quad \text{اگر} \quad I = C \\ S_2 = \frac{-3}{N - C} \quad \text{اگر} \quad I < C \end{array} \right\} \\
 \text{c) } L = S \times D \\
 \text{d) } M = \frac{(e)^L}{1 + (e)^L} = \frac{0 \times p(L)}{1 + p \times P(L)}
 \end{array}$$

$$\text{Degree of membership} = \exp(\log \text{odds}) / (1 + \exp(\log \text{odds}))$$

^۱ verbal label

I = ارزش مورد خاص روی شاخص فاصله‌ای تحت اختیار؛ C = نقطه‌گذار؛ N = آستانه‌ی عدم عضویت کامل؛ F = آستانه‌ی عضویت کامل؛ S = اسکالر (عدد ثابت که به دست می‌آید)؛ D = انحراف از نقطه‌گذار؛ L = لگاریتم میزان بخت؛ e = مقدار نپل در خور e است که $2/7$ می‌باشد (ساعی، ۱۳۹۲: ۱۴۱).

جدول ۱: برچسب‌های زبانی و درجات عضویت فازی

درجه‌ی عضویت	برچسب زبانی
۰/۹۵	آستانه‌ی عضویت کامل در مجموعه
۰/۸۸	عمدتاً درون مجموعه
۰/۷۳	بیشتر درون تا بیرون مجموعه
۰/۵۰	نقطه‌گذار
۰/۲۷	بیشتر بیرون تا درون مجموعه
۰/۱۲	عمدتاً بیرون از مجموعه
۰/۰۵	آستانه‌ی عدم عضویت کامل در مجموعه

منبع: محاسبات نویسنده با استفاده از نرم‌افزار fs/qca

از آنجایی که هر چقدر نقاط گسست و ارزش‌های عددی فازی در بازه‌ی $[0,1]$ بیشتر باشد، دقت پژوهش نیز بیشتر می‌شود (ساعی، ۱۳۸۶)، برای داوری درباره‌ی فرضیه‌های تحقیق از مجموعه‌ی ارزشی پیوسته استفاده خواهد شد.

یافته‌های پژوهش

الف) تحلیل توصیفی

جدول ۲ درجه‌ی عضویت فازی استان‌ها در مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات را به نمایش گذاشته است. بر اساس داده‌های موجود، استان‌ها با برچسب زبانی مربوطه طبقه‌بندی شده‌اند. چنانکه ملاحظه می‌شود، استان‌های ایلام و یزد در مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست جمهوری عضو کامل بوده و درجه‌ی عضویتشان در مجموعه‌ی فازی هفت ارزشی، ۰/۹۵ است؛ همچنین استان‌های سمنان، کهگیلویه و بویر احمد با درجه‌ی فازی ۰/۸۸ در این مجموعه عمدتاً عضو هستند. بوشهر، زنجان، کرمان، لرستان و مازندران نیز با درجه‌ی عضویت ۰/۷۳ بیشتر عضو این مجموعه هستند تا غیر عضو. از طرف دیگر استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان، کردستان در مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست جمهوری

کاملاً غیر عضو هستند که درجه‌ی عضویت این استان‌ها در مجموعه‌ی فازی هفت ارزشی ۰/۰۵ است. خوزستان و کرمانشاه نیز با درجه‌ی عضویت ۰/۱۲ عمدتاً غیر عضو در این مجموعه هستند. درجه‌ی عضویت سه استان اصفهان و گیلان و همدان نیز ۰/۲۷ است، که این درجه نشان می‌دهد که این سه استان بیشتر غیر عضو در استان‌های مشارکت‌کننده هستند تا عضو آن مجموعه. آنچه در بررسی مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست جمهوری جالب توجه است عدم عضویت استان‌های قوم‌نشین (آذربایجان شرقی و غربی، سیستان و بلوچستان، کردستان، کرمانشاه و خوزستان) در این مجموعه است.

جدول ۲: درجه‌ی عضویت استان‌ها در مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست

جمهوری

گروه	برچسب زبانی	درجه‌ی عضویت	استان‌ها
۱	عضویت کامل در مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات	۰/۹۵	ایلام و یزد
۲	عمدتاً درون مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات	۰/۸۸	سمنان و کهگیلویه و بویر احمد
۳	بیشتر درون تا بیرون مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات	۰/۷۳	بوشهر، زنجان، کرمان، لرستان و مازندران
۴	نه عضو و نه غیر عضو در مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات	۰/۵۰	تهران، چهار محال و بختیاری، خراسان، فارس، مرکزی و هرمزگان
۵	بیشتر بیرون تا درون مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات	۰/۲۷	اصفهان، گیلان و همدان
۶	عمدتاً بیرون از مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات	۰/۱۲	خوزستان و کرمانشاه
۷	عدم عضویت کامل در مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات	۰/۰۵	آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان و کردستان

جدول ۳ به درجه‌بندی عضویت فازی استان‌ها در مجموعه استان‌های بهره‌مند اختصاص دارد. چنانکه مشاهده می‌شود استان‌های یزد و سمنان با درجه‌ی عضویت ۰/۹۵ عضو کامل این مجموعه هستند. بنابراین بر اساس داده‌ها و مؤلفه‌های مورد بررسی این تحقیق، در بازه‌ی زمانی مورد مطالعه، این دو استان بهره‌مندترین استان‌های کشور هستند. استان‌های اصفهان و تهران نیز با درجه‌ی عضویت ۰/۸۸ عمدتاً عضو این مجموعه می‌باشند. گیلان نیز بیشتر عضو این مجموعه است تا غیر عضو آن. استان‌هایی که در گروه‌های ۱ تا ۳ قرار گرفته‌اند، متمول‌ترین استان‌های کشور محسوب می‌شوند. استان سیستان و بلوچستان تنها استان کاملاً غیر عضو این مجموعه است. آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و لرستان نیز ۴ استان عمدتاً غیر عضو در مجموعه استان‌های بهره‌مند می‌باشند. ۵ استان واقع در گروه‌های ۶ و ۷ فقیرترین استان‌های کشور به حساب می‌آیند. در اینجا هم آنچه جالب توجه است، قرار گرفتن اکثر استان‌های قوم‌نشین در مجموعه استان‌های فقیر است.

جدول ۳: درجه‌ی عضویت استان‌ها در مجموعه استان‌های بهره‌مند

گروه	برچسب زبانی	درجه‌ی عضویت	بهره‌مندی اقتصادی / اجتماعی
۱	عضویت کامل در مجموعه	۰/۹۵	یزد و سمنان
۲	عمدتاً درون مجموعه استان‌های عضو	۰/۸۸	اصفهان و تهران
۳	بیشتر درون تا بیرون مجموعه	۰/۷۳	گیلان
۴	نه عضو و نه غیر عضو در مجموعه	۰/۵۰	بوشهر، چهارمحال و بختیاری، زنجان، کرمان، مازندران، مرکزی
۵	بیشتر بیرون تا درون مجموعه	۰/۲۷	آذربایجان شرقی، ایلام، خراسان، خوزستان، فارس، کهگیلویه و بویر احمد، هرمزگان و همدان
۶	عمدتاً بیرون از مجموعه	۰/۱۲	آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و لرستان
۷	عدم عضویت کامل در مجموعه	۰/۰۵	سیستان و بلوچستان

ب) آزمون فرضیات

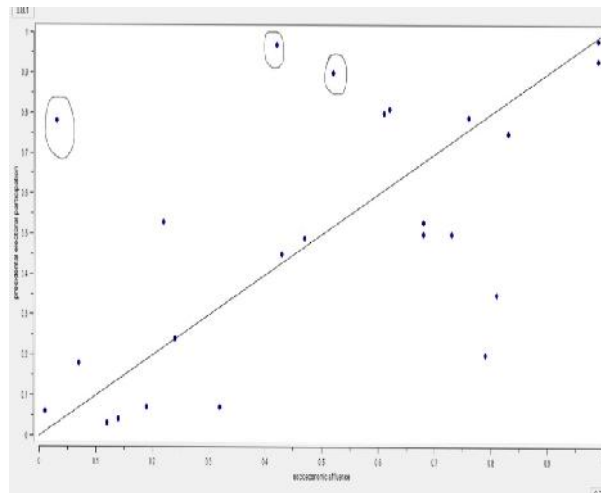
فرضیه‌ی اصلی ما عبارت است از:

"بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی، شرط لازم (و نه کافی) برای مشارکت انتخاباتی

است."

تحلیل علی در رهیافت فازی مبتنی بر روابط زیر مجموعه یا روابط بین مجموعه‌های علی است. در صورتی که اگر یک مجموعه زیر مجموعه‌ی مجموعه دیگر باشد می‌گویند، اولی شرط علی لازم برای دومی است. بنابراین فرضیه را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: "مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست جمهوری" زیر مجموعه‌ی «مجموعه استان‌های بهره‌مند» است."

راگین (۲۰۰۸)، در تحلیل فازی برای داوری در مورد فرضیه، معیارهای نمودار مجموعه فازی XY ^۱، شاخص سازگاری و پوشش را معرفی می‌کند. ما نیز در این تحقیق برای آزمون فرضیه از این شاخص‌ها استفاده می‌کنیم.



نمودار ۱: دیاگرام ارتباط فازی مجموعه استان‌های بهره‌مند و مشارکت‌کننده

اولین معیار برای بررسی رابطه‌ی فازی دو مجموعه نمودار مجموعه‌ی فازی XY است. نمودار ۱ ارتباط فازی دو مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست جمهوری و استان‌های بهره‌مند را نمایش می‌دهد. در محور عمودی این نمودار درجه‌ی عضویت در مجموعه نتیجه یا معلول در محور افقی آن درجه‌ی عضویت در مجموعه علت یا شرط علی نمایش داده شده است. در این نمودار اگر میزان عضویت در زیر قطر اصلی بیشتر باشد

^۱ Fuzzy set XY plot

نشانه‌گر لازم بودن شرط علی برای حضور معلول است و اگر عضویت در بالای قطر اصلی بیشتر باشد، نشان‌دهنده‌ی کافی بودن شرط علی برای حضور معلول است. از آنجایی که در مجموعه‌های فازی، یک مجموعه به صورت کامل زیر مجموعه‌ی مجموعه دیگر نمی‌شود، لذا شرط لازم و کافی بودن نیز قطعی نبوده و درجاتی دارد. چنانکه ملاحظه می‌شود تعداد اعضاء در زیر قطر اصلی بیشتر از اعضاء بالای قطر است. لذا می‌توان به صورت اولیه استنباط کرد که تا اندازه‌ای مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات، زیرمجموعه‌ی مجموعه استان‌های بهره‌منداند. به عبارت دیگر بهره‌مندی تا اندازه‌ای شرط لازم برای مشارکت در انتخابات است. اما برای استنباط‌های دقیق‌تر و متقن‌تر به شاخص‌های دقیق‌تری نیاز است که شاخص سازگاری و شاخص پوشش برای این کار مناسب‌اند. شاخص سازگاری، درجه‌ی زیر مجموعه بودن یک مجموعه را در مجموعه‌ی دیگر می‌سنجد. شاخص پوشش نیز نشان می‌دهد که یک علت یا ترکیب علی تا چه میزان یا نسبت از مصادیق نتیجه را پوشش می‌دهد.

جدول ۴: نتایج تحلیل علی رابطه‌ی دو مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده و بهره‌مند

تحلیل علی شرط لازم		
مجموعه‌ی معلول: استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست جمهوری		
شاخص پوشش	شاخص سازگاری	مجموعه شرط علی
۰/۸۰۱۲۰۰	۰/۷۸۲۴۲۷	استان‌های بهره‌مند

نتایج تحلیل علی رابطه‌ی دو مجموعه مورد بررسی در جدول ۴ بازگو شده است. چنانکه می‌بینیم، شاخص سازگاری دو مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست جمهوری و استان‌های بهره‌مند ۰/۷۸ است. به سخن دیگر، درجه‌ی زیر مجموعه بودن مجموعه علت در مجموعه معلول ۷۸ درصد است. بر اساس سه ارزش محکی که راگین برای داوری درباره‌ی میزان سازگاری موجود به کار می‌برد این مقدار از شاخص سازگاری (۰/۷۸) نشان می‌دهد که بهره‌مندی «معمولاً» شرط لازم برای مشارکت است. مقدار شاخص پوشش نیز ۰/۸۰ گزارش شده است. این مقدار نشان می‌دهد که ۸۰ درصد نتیجه توسط شرط علی پوشش داده شده است، یعنی بهره‌مندی ۸۰ درصد از مصادیق مشارکت در انتخابات را پوشش می‌دهد که نشان‌دهنده‌ی اهمیت بالای آن برای مشارکت است.

قدم بعدی برای بررسی‌های بیشتر، پیدا کردن موارد ناسازگار با تحلیل، جهت بهبود شاخص سازگاری است. برای این کار بررسی گوشه‌ی سمت چپ نمودار مجموعه‌ی فازی XY سودمند خواهد بود، چون ناسازگارترین موردها در این قسمت قرار می‌گیرند. به‌طور کلی موردها هر چقدر از سمت قطر اصلی فاصله گرفته و به سمت گوشه‌ی راست و بالای نمودار متمایل شوند میزان ناسازگاری آنها بیشتر خواهد بود. بر این اساس در نمودار ۱ سه مورد ناسازگار با تحلیل علامت‌گذاری شده است. این موردها استان‌های لرستان، ایلام و کهگیلویه و بویر احمد هستند. با مراجعه به فایل داده‌ها معلوم شد دو استان لرستان و ایلام از بالاترین ناسازگاری با تحلیل برخوردار هستند. این دو استان با این که در مجموعه استان‌های بهره‌مند درجه‌ی عضویت پایینی دارند، اما در مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات، درجه‌ی عضویت بالایی دارند. بر اساس داده‌های مورد بررسی در این تحقیق در سه دهه‌ی ۶۵، ۷۵، ۸۵ این دو استان ویژگی‌های مشابه و تقریباً مشترکی دارند: هر سه از نظر میزان باسوادی جمعیت بالای شش سال، میزان باسوادی جمعیت بالای نوزده سال و میزان باسوادی زنان از رتبه‌ی پایینی برخوردار هستند. از نظر شهری شدن، رتبه‌ی پایین‌تر از حد متوسط دارند، نسبت شاغلان بخش صنعت در هر سه استان پایین است، هر سه استان به داشتن ساختار ایلی - قبیله‌ای مشهورند. علاوه بر موارد مذکور، این دو استان در جذب بودجه‌ی عمرانی رتبه‌های بسیاری خوبی دارند. جمعیت روستایی بالا، معیشت کشاورزی و دامداری، در صد بالای بی‌سواد و پایین بود سطوح ارتباط جمعی نسبت به سایر استان‌ها، این دو استان را به آنچه اینگلهارت (۱۳۷۳)، جوامع سرآمد - وابسته می‌نامد، نزدیک می‌کند. در این نوع جوامع قدرت نخبگان در بسیج مردم برای مشارکت‌های سیاسی اجتماعی بسیار بالاست.

جدول ۵: نتایج تحلیل علی رابطه‌ی دو مجموعه استان‌های مشارکت‌کننده و بهره‌مند پس از حذف

موارد ناسازگار

تحلیل علی شرط لازم		
مجموعه‌ی معلول: استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست جمهوری		
شاخص پوشش	شاخص سازگاری	مجموعه شرط علی
۰/۷۹۳۲۲۶	۰/۸۷۲۵۴۹	استان‌های بهره‌مند

اگر این دو استان را از تحلیل حذف کنیم و شاخص‌های سازگاری و پوشش را دوباره محاسبه کنیم نتایج به گونه‌ی معنی‌داری تغییر می‌کند. چنانکه در جدول ۵ ملاحظه

می‌شود، شاخص سازگاری به ۰/۸۷ ارتقاء یافته است که با ملاک قرار دادن ارزش محک ۰/۸۰، بهره‌مندی در بیشتر موارد شرط علی لازم برای مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری است.

شاخص پوشش نیز ۰/۷۹ محاسبه شده است که نشان‌دهنده اهمیت بالای بهره‌مندی استان‌ها برای مشارکت آنان در انتخابات ریاست جمهوری است. بنابراین فرضیه‌ی ما مورد تأیید قرار می‌گیرد.

اما آیا با تأیید فرضیه لازم بودن شرط علی بهره‌مندی اقتصادی برای مشارکت انتخاباتی می‌توان استنباط کرد، شهروندان ساکن در استان‌هایی که محرومیت اقتصادی - اجتماعی بیشتری دارند، در مقایسه با شهروندان ساکن در استان‌هایی که محرومیت کمتری دارند مشارکت انتخاباتی پایین‌تری دارند؟ به سخن دیگر، آیا می‌توان گفت، فقر اقتصادی - اجتماعی شرط علی لازم برای عدم مشارکت شهروندان در انتخابات است؟

نتایج تحلیل فازی نشان می‌دهد، فقر اجتماعی - اقتصادی، بیشتر یک شرط کافی و نه لازم برای عدم مشارکت انتخاباتی است. چنانکه در جدول ۶ ملاحظه می‌شود شاخص سازگاری برای آزمون شرط کافی دو مجموعه استان‌های مشارکت‌نکننده در انتخابات و مجموعه استان‌های فقیر، ۰/۸۸ محاسبه شده است. این شاخص نشان می‌دهد، شرط علی فقر اقتصادی در بیشتر موارد زیر مجموعه نتیجه بوده و بنابراین در بیشتر موارد شرط علی کافی و نه لازم برای نتیجه می‌باشد. میزان پوشش نیز ۰/۸۰ گزارش شده است.

جدول ۶: نتایج تحلیل علی رابطه‌ی دو مجموعه استان‌های مشارکت‌نکننده و محروم

تحلیل علی شرط کافی		
مجموعه‌ی معلول: استان‌های مشارکت‌کننده در انتخابات ریاست جمهوری		
شاخص پوشش	شاخص سازگاری	مجموعه شرط علی
۰/۸۰۳۳۹۰	۰/۸۷۹۴۰۷	استان‌های محروم

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج تحقیق نشان داد، بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی شرط علی لازم برای مشارکت انتخاباتی استان‌های مورد بررسی است. بدین معنی که بدون بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی مشارکت انتخاباتی رخ نمی‌دهد و بهره‌مندی شرط همواره حاضر در مجموعه

شرایط علی مشارکت انتخاباتی است. البته بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی نیز علت لازم است اما کافی نیست و در ترکیب با شرایط علی دیگر به مشارکت انتخاباتی منجر می‌شود. البته با این یافته که بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی شرط لازم برای مشارکت انتخاباتی است، نمی‌توان استنباط کرد که محرومیت اقتصادی - اجتماعی شرط لازم برای عدم مشارکت انتخاباتی است. چنانکه دیدیم محرومیت شرط کافی برای عدم مشارکت انتخاباتی است. یعنی محرومیت به‌عنوان شرط علی این قابلیت را دارد که به عدم مشارکت انتخاباتی منجر شود، اما تنها شرطی نیست که به آن نتیجه منجر می‌شود و شرط یا مجموعه شرایط علی دیگری نیز بدون حضور محرومیت می‌توانند به عدم مشارکت منجر شوند. باید توجه داشته باشیم در اینجا نیز محرومیت اقتصادی - اجتماعی برای عدم مشارکت انتخاباتی شرط کافی است اما لازم نیست.

شهروندانی که در استان‌های بهره‌مند ساکن هستند نسبت به شهروندان ساکن در استان‌های محروم، از منابع کمیاب جامعه سهم بیشتری را به خود اختصاص داده‌اند. این وضعیت از طرق مختلف انگیزه‌ی آنان را برای رفتن به پای صندوق‌های رأی بالا می‌برد. از طرفی منابع بیشتر، ظرفیت‌ها و توانایی‌های شهروندان را برای مشارکت اجتماعی و سیاسی افزایش می‌دهد. از طرف دیگر طبق تحلیل اسکات اشنايدر (۱۹۶۰) و گودین و درایسک (۱۹۸۰)، شهروندان ساکن در استان‌های بهره‌مند با مشارکت سیاسی و انتخاباتی، تلاش می‌کنند تا با افزایش بیش از پیش منابع سیاسی خود، در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های جامعه از قدرت بیشتری برخوردار شوند و بتوانند به صورت موفق‌تری وضع موجود را حفظ کنند. با وجود این در کنار بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی باید سایر شرایط علی هم فراهم شود تا موجبات مشارکت انتخاباتی شهروندان را فراهم سازند. به خاطر مهیا نبودن این شرایط علی است که می‌توان استان‌هایی را یافت که با وجود بهره‌مندی اقتصادی - اجتماعی مشارکت انتخاباتی پایینی دارند. بحث در مورد سایر شرایط علی از توانایی و حوصله‌ی این مقاله خارج است.

به‌طور کلی بهره‌مندی اجتماعی - اقتصادی تنها در ترکیب با سایر عوامل به مشارکت انتخاباتی منجر می‌شود و محرومیت اقتصادی - اجتماعی نیز می‌تواند به عدم مشارکت منجر شود اما تنها شرط علی نیست که چنین قابلیت‌هایی را داراست.

یافته‌های این تحقیق "تا حدودی" در راستای دیدگاه اندیشمندی است که به رابطه‌ی منفی نابرابری و محرومیت اجتماعی - اقتصادی با مشارکت انتخاباتی اعتقاد دارند.

اصطلاح "تا حدودی" را به کار برده‌ایم چون یافته‌های این پژوهش "قطعی" را که آنان در وجود رابطه‌ی بین این دو به کار می‌برند، تأیید نمی‌کند. آنان اذعان می‌دارد که بهره‌مندان بیشتر از محرومان در پای صندوق‌های رأی حاضر می‌شوند. اما یافته‌های این پژوهش ثابت می‌کند، بهره‌مندان در کنار تمول اجتماعی - اقتصادی‌شان شرایط دیگری نیز دارند که مجموعه‌ی این شرایط آنان را به پای صندوق‌های رأی می‌کشاند. اما نمی‌توان گفت چون ثروتمند هستند رأی می‌دهد؛ بنابراین سخن گفتن با چنین قطعیتی اندیشمندان طرفدار رابطه‌ی منفی بین مشارکت سیاسی و بهره‌مندی / محرومیت اقتصادی اجتماعی را در دام تقلیل‌گرایی گرفتار می‌سازد.

فهرست منابع:

- دورماگن، ژان ایو و موشار، دانیل (۱۳۸۹). مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، نشر آگه.
- راش، مایکل (۱۳۷۷). جامعه و سیاست، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
- رضی، داوود (۱۳۷۴). بررسی تطبیقی میزان مشارکت مردم در انتخابات شش دوره‌ی ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۷۲-۱۳۵۸، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- ساعی، علی (۱۳۸۸). "توسعه‌ی آموزشی و مشارکت انتخاباتی: مطالعه‌ی موردیک انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری"، فصلنامه‌ی علوم اجتماعی، شماره‌ی ۴۵.
- ساعی، علی (۱۳۹۲). روش پژوهش تطبیقی با رویکرد تحلیل کمی، تاریخی و فازی، تهران، نشر آگه.
- ساعی، علی؛ زارعیان، مریم و خدایی، ابراهیم (۱۳۹۲). "تحلیل فازی رابطه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی و دموکراسی: مطالعه‌ی تطبیقی بین کشوری (۲۰۱۰-۱۹۹۰)"، مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، دوره‌ی چهاردهم، شماره‌ی ۲، تابستان.
- سراج‌زاده، حسین (۱۳۶۸). بررسی میزان شرکت مردم در انتخابات بعد از انقلاب در شهرستان‌های کشور و رابطه‌ی آن با برخی از متغیرهای اجتماعی، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۸۸). "آزمون فازی فرضیات شرط لازم و شرط کافی در علوم اجتماعی، مجله‌ی مطالعات علوم اجتماعی ایران، دوره‌ی ۳، شماره‌ی ۴.
- مرکز آمار ایران، سالنامه‌ی آماری استانی، سال‌های ۶۵ تا ۹۵، سایت درگاه ملی آمار، داده‌ها و اطلاعات آماری، سامانه‌ی سالنامه‌ی آماری، <https://www.amar.org.ir>
- مرکز آمار ایران، سالنامه‌ی آماری کشور، سال‌های ۶۸ تا ۸۳، سایت درگاه ملی آمار، داده‌ها و اطلاعات آماری، پایگاه اطلاعاتی نشریات، <https://www.amar.org.ir>
- مرکز آمار ایران، سالنامه‌ی آماری کشور، سال‌های ۸۴ تا ۹۴، سایت درگاه ملی آمار، داده‌ها و اطلاعات آماری، سامانه‌ی سالنامه‌ی آماری، <https://www.amar.org.ir>
- مرکز آمار ایران، سرشماری عموم و نفوس و مسکن، سال‌های ۶۵ تا ۹۵، سایت درگاه ملی آمار، داده‌ها و اطلاعات آماری، سامانه‌ی سرشماری‌ها، <https://www.amar.org.ir>

معمار، رحمت‌الله (۱۳۸۸). تبیین جامعه‌شناختی مشارکت انتخاباتی: بررسی تطبیقی رفتار رأی‌دهی بین شهرستان‌های ایران، رساله‌ی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.

Aldashev, G. (2003). "Electoral Participation Based on Social Exchange: Theory and Evidence", available in: <http://www.edge-page.net/jamb2003/Jamboree-Milan-Aldashev.pdf>. September 3.

Alesina, A., La Ferrara, E. (2001). "Trust in Heterogeneous Communities", *Quarterly Journal of Economics*, 115, 847-904.

Boix, Ch. (2003). *Democracy and Redistribution*, New York: Cambridge University Press.

Brady, Henry E. (2004). "An Analytical Perspective on Participatory Inequality and Income Inequality", In *Social Inequality*, New York: Russell Sage Foundation, pp: 667-702.

Brody, R. A. (1978). "The Puzzle of Political Participation in America", In: A. King (Ed.), *the New American Political System*, Washington, D. C.: American Enterprise Institute.

Dahl, Robert A. (2006). *On Political Equality*, New Haven, CT: Yale University Press.

Darmofal, D. (1999). "Socioeconomic Bias in Turnout Decline: Do the Voters Remain the Same?", Presented at Annual Meeting of the American Political Science Association.

Darmofal, David (2006). "The Political Geography of Macro-level Turnout in American Political Development", *Political Geography*, 25: 123-150.

Een, A. (2007). "Explaining Cross-National Variation in Voter Turnout: Aggregate and Temporal Patterns", Master Thesis, Department of Comparative Politics University of Bergen.

Gaventa, J. (1980). "Power and Powerlessness: Quiescence and Rebellion", in: *an Appalachian Valley*, Urbana: University of Illinois Press.

Geys, B. (2006). "Explaining voter turnout: A review of aggregate-level research", *Electoral Studies* 25 (2006) 637-663.

Goodin, R., Dryzek, J. (1980). "Rational Participation: The Politics of Power", *British Journal of Political Science*, 10(3): 273-290.

Huckfeldt, R. and J. Sprague (1992). "Political Parties and Electoral Mobilization: Political Structure, Social Structure, and the Party Canvass", *American Political Science Review* 86:70-86.

Huckfeldt, R., J. Morehouse Mendez, and T. Osborn (2004) "Disagreement, Ambivalence, and Engagement: The Political Consequences of Heterogeneous Networks", *Political Psychology* 25:65-95.

Jaime-Castillo, Antonio M. (2009). "Economic Inequality and Electoral Participation: A Cross-Country Evaluation", Paper prepared for the Comparative Study of the Electoral Systems (CSES) Conference Toronto, ON, Canada. September 6, 2009.

Leighley, Jan E., and J. Nagler (1992). "Individual and systematic influences on turnout: Who Votes?", *Journal of Politics* 54: 718-740.

Lijphart, A. (1997). "Unequal Participation: Democracy's Unresolved Dilemma", *American Political Science Review* 91(1):1-14.

Lipset, Seymour M. (1981). *Political Man: The Social Bases of Politics*, Baltimore, Md, Johns Hopkins University Press.

Lukes, S. (1974). *Power: A Radical View*. London: Palgrave Macmillan.

Marsden, Peter V. (1987). "Core Discussion Networks of Americans", *American Sociological Review* 52:122-31.

Oliver, J. E. (1999). "The Effects of Metropolitan Economic Segregation on Local Civic Participation", *American Journal of Political Science*, 43, 186-212.

Putnam, R. D. (2000) *Bowling alone*, New York: Simon and Schuster.

Ragin, Charles C. (2007_a). "Qualitative Comparative Analysis Using Fuzzy Sets (fsQCA)", Forthcoming in Benoit Rihoux and Charles Ragin (editors), *Configurational Comparative Analysis*, Sage Publications.

Ragin, Charles C. (2007_b). "Calibration Versus Measurement", Accessible from the ESS website: Qualitative Comparative Analysis: www.fsqca.com

Ragin, Charles C. (2008). User's guide to fuzzy-set/qualitative comparative analysis, www.u.arizona.edu/cragin/fsQCA/download/fsQCAManual.pdf.

Rosenstone, Steven, J. Hansen (1993). Mobilization, Participation, and Democracy in America, New York: Macmillan.

Rueschemeyer, Dietrich, Eveline Huber Stephens, John D. Stephens (1992). Capitalist Development and Democracy, Chicago: University of Chicago Press.

Russett, Bruce M. (1964). "Inequality and Instability: The Relation of Land Tenure to Politics", *World Politics* 16(3):442-54.

Schattschneider Elmer E. (1960). "The Semi-Sovereign People: A Realist's View of Democracy in America", New York: Holt, Reinhart, and Winston.

Schmitt, H., Cees Van Der Eijk (2001). "Strategic Non-Voting in European Parliament Elections", Prepared for delivery at the 2001 Annual Meeting of the American Political Science Association in San Francisco, August 30 to September 2.

Schroeder, Matthew B. (2009). "Economic Inequality and Political Participation: Scale Matters, <http://paa2009.princeton.edu/papers/91157>.

Scruggs, Lyle. Stockemer, Daniel (2009). "The impact of inequality on turnout—New evidence on a burgeoning debate", Paper prepared for presentation at the 2009 Annual Meeting of the Midwest Political Science Association, Chicago, IL, April.

Scully, R., Wyn J., Trystan, D. (2004). "Turnout, Participation and Legitimacy in Post-Devolution Wales", *British Journal of Political Science*, Volume 34, Issue 03, July, pp 519-537.

Solt, F. (2004). "Civics or Structure? Revisiting the Origins of Democratic Quality in the Italian Regions", *British Journal of Political Science* 34(1):123-135.

Solt, F. (2008). "Economic Inequality and Democratic Political Engagement", *American Journal of Political Science* 52:48-60.

Uslaner, Eric M. and M. Brown (2005). "Inequality, Trust, and Civic Engagement", *American Politics Research* 33:868-94.

Verba, S., K. Lehman Schlozman, and Henry E. Brady (1995). *Voice and Equality: Civic Voluntarism*", in *American Politics*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

Wolfinger, Raymond E., and Stephen J. Rosenstone, (1980). *Who Votes?*, New Haven, CT: Yale University Press.